**جلسه 36 خارج اصول استاد گنجی**

**یکشنبه 15/8/1401**

**خلاصه بحث مطلق و مقید**

**مطلق و مقید الزامیین**

فصل حمل مطلق بر مقید فصل مهمی بود و تمام شد. حاصل آنچه که در این فصل گذشت این است که اگر مطلق و مقید الزامیین بودند تارة متخالفان هستند، که کلامی نیست در حمل مطلق بر مقید، و اخری متوافقان هستند؛ متوافقان که بودند تارة مطلق و مقید ما بدلی است، و اخری شمولی است. که ما روش مرحوم نائینی را انتخاب کردیم: اینطور تقسیم میکنیم. اگر بدلی شدند معروف و مشهور حمل مطلق بر مقید بود. هم مرحوم آخوند و هم مرحوم نائینی فرمودند که این حمل مطلق بر مقید موقوف بر تنافی بینهما است. اگر تنافی داشته باشند!

منتها در بیان تنافی اختلاف بود. مرحوم آخوند می‌گفت تنافی در جایی است که یکی از اینها مراد باشد. اتحاد تکلیف باشد، که نیاز دارد به قرینه خارجیه، باید از خارج بدانیم. مرحوم نائینی می‌فرمود که همین‌ها، خود ظاهر خطاب متنافیان هستند. در مطلق صرف الوجود، در مطلق بدلی نمی‌شود تکلیف هم به صرف الوجود باشد هم به مقید باشد. نیازی به قرینه خارجیه نیست.

و ما عرض کردیم که حمل مطلق بر مقید نیازی به احراز تنافی ندارد. سه تا حرف بود در اینجا که گذشت. خب حالا تنافی مطلق و مقید را، حال یا به بیان نائینی یا به بیان آخوند، چطور تقریب بکنیم؟ مرحوم آخوند تنافی را در فرض اتحاد تکلیف اینطور بیان کرد: گفت اطلاق مطلق تنافی دارد با ظهور مقید در تعین. تقریب تنافی مرحوم آخوند. اگر اتحاد تکلیف را احراز کردید، اینها به این تقریب متنافیان می‌‌شوند. مرحوم نائینی تنافی را طور دیگری تقریب کرد. فرمود در مطلق صرف الوجود تنافی هست. چون نمی‌شود هم صرف الوجود واجب باشد (قید دخالت نداشته باشد)، و هم مقید واجب باشد (قید دخالت داشته باشد).

آنهایی که تنافی را شرط می‌دانستند به دو تقریب تنافی را بیان کردند. خب این بیان تنافی. حل این تنافی: مرحوم آخوند این تنافی را حل کرد به اظهریت. گفت ظهور امر مقید در تعین که تنافی دارد با اطلاق مطلق، اظهر از آن است. مرحوم نائینی حل کرد تنافی را به قرینیت. گفت مقید قرینه بر مطلق است، و ما کاری به اظهریت نداریم. که ما هم در ذهنمان بیان نائینی است که مقید عند العرف قرینه عرفیه است بر بیان از مطلق. به اضافه آن بیانی که نائینی هم داشت (ما هم پذیرفتیم) که دوران بین چهار امر است و حمل مطلق بر مقید ارجح از سه وجه دیگر است.

حال اینکه کجا قرینیت است، میزان در قرینیت چیست؟ مرحوم نائینی فرمود میزان در این قرینیت این است که فضله باشد، که عرف آن را قرینه می‌داند. کلام مبدوّ به فعل باشد، بدء به فعل را قرینه می‌داند. که ما در فضله‌اش‌ پذیرفتیم، ولی در اینکه جمله مبدو به فعل باشد گفتیم روشن نیست. اینها ضابطه قرینیت بود که مربوط به بحث تعارض ادله است.

**پاسخ به سؤال:** مقید همیشه فضله است، مرحوم نائینی می‌گفت اعتق رقبة مؤمنه بجای این است که از اول گفته اعتق رقبة/ مؤمنه.

هذا مایتعلق به اطلاق بدلی، اما اگر اطلاق شمولی شد، مرحوم نائینی فرمود در مطلق شمولی حمل مطلق بر مقیدی وجود ندارد. تعدد مطلوب است. هم به مطلق عمل می‌کنیم: اگر فرمود اکرم العالم ایّ عالم، هم به مطلق عمل می‌کنیم، هم به مقید که گفته است اکرم العالم العادل. بنابراین که وصف مفهوم ندارد. مرحوم نائینی فرمود تنافی نیست، مرحوم آخوند باز اینجا گفت اگر بدانیم یکی مراد نیست تنافی است. که گفتیم اینها فرضی است. همیشه در اطلاق شمولی آنچه میدانی هست، و آنچه محل ابتلا است، تنافی نیست.

در مقابل فرمایش نائینی یکی مرحوم آخوند بود، که گفتیم فرضی است، و یکی هم فرمایش مرحوم آقای خویی بود که قائل شده بود به مفهوم فی الجمله. در شمولی هم اگر مفهوم را بالجمله قبول کنیم، می‌شود متخالفان، اگر فی الجمله قبول کنیم، می‌شود تخالف فی الجمله، اطلاقی برای مطلق باقی نمی‌ماند. ولی ما گفتیم مقید نه مفهوم بالجمله دارد، نه مفهوم فی الجمله. آوردن قید للاهتمام، للغلبه، لجهاتٍ اخری ممکن است. لذا هیچ دلالتی بر نفی حکم از مطلق ندارد. این هم در اطلاق شمولی. همه اینها در الزامیات بود.

**مطلق و مقید مستحبّین**

و اما در جایی که مقید ما مستحب باشد، مشهور حمل نمی‌کردند مطلق را بر مقید. اینکه حمل نمی‌کردند، مطلق را بر مقید وجهش چیست، مرحوم آخوند وجهش را اختلاف مرتبه دانست. مرحوم آخوند در حقیقت می‌خواهد بگوید چون مستحبات اختلاف مرتبه دارند، این خودش قرینه بر تعدد مطلوب است. طبق آنچه بحث را طراحی کرد، اختلاف مرتبه قرینه است بر تعدد مطلوب. مطلق یک مطلوب است، مقید مطلوب دیگری است. آن اصل استحباب را می‌گوید، این استحباب مؤکد را می‌گوید.

یک کلمه را باید اضافه می‌کردیم، از قلم افتاد. آیا در مستحبات تنافی بحسب ظاهر هست یا نیست. ظاهر مرحوم آخوند، صریح مرحوم محقق اصفهانی این است که تنافی هست بحسب ظاهر. آخوند می‌گوید حل این تنافی به این است که ما بگوییم در مستحبات تعدد مراتب است، مطلق یک مطلوب است، مقید هم یک مطلوب است. ظاهراً قبول کرد مرحوم آخوند، جواب تعدد مراتب را قبول کرد. جواب دومی هم داد: تسامح در ادله سنن، که آن را آمد در هامش مناقشه کرد که گذشت.

مرحوم نائینی آمد و فرمود که اصلاً در مستحبات تنافی نیست، بخاطر اینکه اصلاً مقید مستحب، ترخیض در ترک است، اطلاق آن هم ترخیص است با هم تنافی ندارند. ما عرض کردیم مستحبات هم بحسب ظاهر متنافیان هستند، بیان مرحوم نائینی در بحث اجتماع امر و نهی و بیان مرحوم آقای خویی را در اینجا نتوانستیم بپذیریم، گفتیم بحسب ظاهر تنافی هست و لکن حمل مطلق بر مقید نمی‌شود، لا لعدم التنافی بلکه بخاطر آن اختلاف مرتبه‌ای است که وجود دارد.

ما فرمایش مرحوم آخوند را پذیرفتیم، با این اختلاف: مرحوم آخوند می‌فرماید که اختلاف مرتبه قرینه است بر تعدد مطلوب، ما گفتیم نه ظاهرشان تنافی است. مستحبات بدلی مانند الزامی در ظاهرشان تنافی است، و لکن عرف در اینجا بخاطر اختلاف مرتبه مطلق را بر مقید حمل نمی‌کند، پس تعدد مطلوب است. ما تعدد مطلوب را از عدم حمل نتیجه گرفتیم.

فرق ما با مرحوم آخوند این است که آخوند می‌گوید تعدد مطلوب است، تنافی نیست. ما می‌گوییم ظاهر خطابین تنافی است، منتها اختلاف مرتبه سبب می‌شود که مردم حمل نکنند مطلق را بر مقید پس تعدد مطلوب است. ما از حمل نکردن مطلق بر مقید، نتیجه گرفتیم تعدد مطلوب را. تنافی گفتیم هست. آخوند با قرینه خارجیه می‌خواهد تنافی را حل کند که درست نیست. تنافی هست، حمل نمی‌کنند مطلق را بر مقید، نتیجه می‌شود تعدد مطلوب.

ما در مستحبات در مطلق بدلی گفتیم حمل نیست. در شمولی که به طریق اولی حمل نیست. بلکه در هر دو عرف از دو خطاب مستحب تعدد مطلوب می‌فهمد. بلافرق که این مستحبات بلسان متوافقین باشند، که مرحوم نائینی در اینجا فرمود ظاهرش اختصاص است. ما گفتیم بلافرق بین اینکه اینها به حسب صورت متوافقین باشند، یا نه حتی متخالفین هم باشند، باز حمل نیست کما صرّح بهِ نائینی در بحث اجتماع امر و نهی.

ما در تمام مستحبات چه متوافقین، چه متخالفین تابع مرحوم نائینی شدیم در اجتماع امر و نهی. ظاهر مشهور هم همین است. مشهور حمل نمی‌کنند مطلقا. ظاهر مرحوم آخوند هم همین است که گفته است اختلاف مرتبه. اختلاف مرتبه در متخالفین هم است. لا حمل در مستحبات، گفتیم روش معمول به در فقه است، در مقابل اینکه مرحوم آقای خویی آمد تفصیل داد و مسئله را چهار قسم کرد. در سه قسمش گفت حمل مطلق بر مقید، و در یک قسمش که هو الغالب گفت لاحمل، گفتیم نه در همه اینها حمل مطلق بر مقید می‌شود. و اگر جرئت بکنیم و قائلی پیدا بکنیم، می‌گوییم اصلا خصیصه ذکر قید در مستحبات این است که می‌خواهد بگوید دخیل در مرتبه عالیه است. متصل هم بیاورد همینطور است. اگر فرمود زیارت بکن مولانا ابی عبدالله را در شب جمعه، مردم می‌فهمند در شب جمعه یعنی افضل است. مرحوم همدانی در متصل اشکال کرده است، گفته است یشکل. ممکن است اینجا هم بگوییم تعدد مطلوب. ذهن عرفی ما اشکالی ندارد. ما کلا مناسبت مستحب را با این می‌دانیم، مستحب با تضییق سازگاری ندارد. مستحب را اگر مقید می‌کند، یعنی آن قید دخیل در مرتبه عالیه است.

مرحوم نائینی در متصل گفته است که احتمال هست، به اطلاق عمل نکرده است. همدانی گفته مشکل است، گیر دارد به اطلاق عمل بکند یا نه. ما می‌گوییم فهم عرفی و غلبه در مستحبات، مناسبت مستحب با "باید" نیست. اگر قیدی را در کلام واحد می‌آورد هیچ مطلقی نداریم. بعید نیست که بگوییم آن قید دخیل در مرتبه عالیه است، مردم اینطور می‌فهمند. ذات را می‌فهمند مطلوب است فی حد نفسه، مع القید مطلوب اکمل است.

اگر کسی پیدا کرد یک قائلی ما را خبر بکند، ما دنبالش هستیم که حتی در متصل، در آنجا که قید را آورده متصلاً و مطلقی نداریم. اگر مطلقی داشته باشیم، همه می‌گویند به اطلاق عمل می‌کنیم، مقید حمل بر مطلوب آخر و تأکد می‌شود. نه، یک خطاب بیشتر نداریم که آن هم مقید است. می‌توانیم از این خطاب بفهمیم ذات مطلوببیت دارد بلاقید یا نه، ذهن عرفی ما اینطور می‌گوید که ذات مطلوبیت دارد. هذا تمام الکلام در بحث حمل مطلق بر مقید. عمده‌اش را تلخیص کردیم، دیگر آن ریزه‌کاری‌ها و جزئیاتش را رها می‌کنیم.

**پاسخ به سؤال:** در آن باید یک بیان غلیظ وشدید بیاورد، مثلاً بگوید لاصلاة الا بطهور. اینطور باید بگوید.

**پاسخ به سؤال:** مناسبت حکم و موضوع گاهی... ظهور اولیه بر عدم تعدد است، مگر قرینه‌ای برخلاف بیاید. مانند لاصلاة الا بطهور و امثال ذلک. حتی اگر بگوید لاخیر فی قرائة لیس فیها طهاره. می‌گوییم لاخیر یعنی خیر اکمل نیست. لسانش لسان خیر است نه لسان اصل.

**پاسخ به سؤال:** البته آن قیودی را که مقوم هستند را نمی‌گوییم. اگر می‌گوید صلاة جعفر طیار عبارت است از سیصد ذکر، اینها مقوم است، اینها را بحث نداریم. آنهایی که شرایط هستند، خارج از حقیقت هستند، قید آن حقیقت هستند. شرایط را داریم صحبت می‌کنیم، خصوصیات. نه اصل و بنیه مرکب را. آنها ظاهرشان این است که قوام مرکب به آنهاست.

خب بگذریم، اینها ادعاست. ادعاهایی هست که در ذهن ما این است که در فقه معمول همین است. خصوصیات در مستحبات همه جا می‌گوید افضل این است، افضل آن است. دقت نمی‌کنند که قسم دوم آقای خویی است، متخالفین هستند، متوافقین هستند، مطلق داریم یا نداریم. هر جا می‌رسند می‌گویند این قید دخیل در کمال است. عمل اینطور است.

**پاسخ به سؤال:** در کجا گفتیم؟ همان را تکرار کرده، تأکد نیست دیگر. گفتیم متعارف است در احکام انحلالی شمولی، یک دفعه می‌گوید همه، یک دفعه بعض دیگه را آورده. حالا آن بعض را برای چه آورده؟ ربما هم برای تأکد است. یک نکته‌ای دارد. همه جا تأکد نیست، ولی برخی جاها هم ممکن است برای تأکد باشد.

**پاسخ به سؤال:** افضل افراد در اطلاق بدلی استعمال می‌شود. چون در بدلی جامع مطلوب است. بعد حمل می‌کنیم حصه را بر افضل الافراد. جعل ثانی نیست. ولی در تعدد مطلوب جعل ثانی است. دو بار جعل کرده است مولا.

**حکم مقید ارشادی**

این هم یک کلمه‌ای که یادم آمد، اینها را هم اضافه کنم. این ابحاثی که ما داشتیم در بحث حمل مطلق بر مقید، همه اینها در جایی است که مقید ما حکم مولوی باشد. اگر مقید ما حکم ارشادی بود، آنجا جای بحث ندارد. این حرف را یک جایی فی الجمله گفتیم، حالا مستقلاً بیان میکنیم. مرحوم آقای خویی می‌گوید غالب مقیدات ارشادی هستند، مرحوم آخوند هم در بحث نواهی اینطور گفت؛ گفت ظاهر امر و ظاهر نهی مولوی است، مگر آنکه به خصوصیت تعلق بگیرد. آقای خویی از جمله کسانی است که می‌گوید اگر امر به خصوصیت تعلق گرفت ظاهرش ارشاد است. اگر گفت اعتق رقبة، بعد گفت اعتق رقبة مؤمنه می‌گوید ظاهرش ارشاد به این است که آن رقبه‌ای که گفتم مؤمنه است. در اوامر ارشادیه بحث نیست. گرچه در صغرایشان بحث است که کدام ارشادی است، کدام مولوی. ولی اگر ارشادی بود، معنای ارشادی همین است دیگر، ارشاد کرده است به اینکه متعلق امرش باید با این خصوصیت باشد. منتها ما این ارشاد را، طبق آن چیزی که در ذهن ما هست، در مستحبات هم اگر امر را ارشادی بگیریم، بخاطر همان خصوصیت مفروضه می‌گوییم این ارشاد به دخالت قید است در کمالش، در تأکدش، در فضیلتش. ولی در الزامیات این حرف را قبول داریم، که اگر امر مقید ارشادی بود از محل بحث خارج است. محل بحث این است که این امر مولوی است که بعد بحث می‌کنیم این امر مولوی امر واجب فی الواجب است، واجب مستقل است یا استحباب است یا اینکه واجب تعیّنی است، تقیید مثلا.

بحث امر ارشادی را چند دفعه خواسته‌ایم تکرارش بکنیم. بحث اوامر ارشادیه از محل بحث حمل مطلق بر مقید خارج است. بحث در جایی است که مقید ما مثل مطلق ما مولوی است. بعد از آن بحث می‌شود که حال که مولوی شد نمیشود هم مطلق مولوی باشد و هم مقید. چکارش بکنیم؟ و الا مطلق امر داشته باشد، مقید ارشاد باشد، بحث نداریم، گیر نداریم. گیر سر این است که حمل مطلق امر داشته باشد و هم مقید امر داشته باشد نمی‌شود. یا باید واجب فی الواجب بگیریم، نمیدانیم یا باید حمل مطلق بر مقید بکنیم، همان داستان‌هایی که گذشت.

**المبحث الثانی فی المجمل والمبین**

**معنای اصطلاحی مجمل و مبین**

این آخرین بحث جلد اول کفایه است. در مجمل و مبین در اموری باید بحث کرد. الامر الاول فی تعریف المجمل و المبین. مقصود از مجمل و مبین چیست؟ خب می‌دانید که مجمل و مبین اینها دو لفظ است در اصطلاح اصولیین، فقها و ادبا. باید ببینیم که معنای اصطلاحی آن چیست. دو تا لفظی است که مصطلح شده است. معنای لغویش مراد نیست. دو تا لفظی است که مصطلح شده است باید ببینیم معنای اصطلاحیشان چیست.

همیشه برای پیدا کردن معنای اصطلاحی ما کتابی نداریم که آنجا برای ما بیان کرده باشند، مانند لغتنامه. همه مصطلِحین، علمایی که اصطلاح کرده‌اند، آنجا نوشته باشند که ما این لفظ را برای این معنا اصطلاح کردیم. معانی مصطلحه کتاب و دفتر ندارد. بر خلاف معانی لغویه که این همه کتاب لغت هست. پس از کجا میتوانیم معنای اصطلاحی را بفهمیم؟ از مواردی که این الفاظ را به کار می‌برند، اطلاق می‌کنند. این است که مرحوم آخوند می‌گوید مجمل و مقید کما یظهر من موارد استعمالشان. لغت این را بیان نکرده است. از موارد اصطلاح، از موارد اطلاق، معنای اصطلاحی را کشف می‌کنیم.

مرحوم آخوند فرموده المجمل و المبین کما یظهر من موارد اطلاقهما این است: مبین به لفظی می‌گویند که ظهور در معنایش داشته باشد، معنایش را ارائه بدهد. مرآتیت داشته باشد برای معنایش. مجمل آن است که ظهورندارد، شما را مرتبط نمیکند با خارج، در ذهن در حال تردید می‌ماند.

فرموده گرچه ممکن است (گرچه یک نکته‌ای دارد) لفظی فی حد نفسه ظهور داشته باشد، ولی بر اثر قرینه‌ای ظهورش به هم بخورد. به وسیله قرینه منفصله ظهورش از حجیت بیفتد ولی باز هم مبین است. المبین مبینٌ ولو اینکه قرینه برخلافش داریم. کما اینکه ممکن است یک لفظی مجمل باشد، ولی یک قرینه منفصله‌ای آمده است بیان کرده است مرادم این است، گفته است المجمل مجمل، گرچه از قرائن فهمیدیم مرادش چیست، اما از مجمل بودن خارج نمیکند. این یک داستانی دارد. یک نکته‌ای دارد که الان بحث خواهیم کرد.

خب مجمل و مبین مرحوم آخوند فرمود که مبین ما له ظهور فی نفسه و ان اجمل بقرینة خارجیه، و مجمل آن است که لیس له ظهور و ان فُسّر بقرینه خارجیه.

فرمایش مرحوم آخوند متین است. این منحصر به لفظ مجمل و مبین نیست. تمام الفاظی که اهل اصطلاح استعمال می‌کنند. اینها بما هم اهل العرف، بما اینکه اهل آن لغت هستند، در همان معنای لغوی استعمال می‌کنند. منتها یک خصوصیاتی را اضافه می‌کنند. مصطلحین واضعین جدید نیستند، وضع نمی‌کنند، استعمال می‌کنند لفظ را در همان معنای قدیم، منتها در یکی از مصادیقش. اگر به ماشین می‌گویند سیاره نه اینکه سیاره را وضع کرده‌اند و وضع جدیدی دارد. سیاره یعنی آنچه سیر می‌کند، حرکت می‌کند حالا این را درست کردند دیدند مصداق سیاره است، به آن گفتند سیاره. یا طیاره مثلاً. همان معنای قدیم در ذهنشان هست، منطبق کردند بر این فرد جدید.

مطلق اگر یادتان باشد، همینطور است. آخوند می‌گفت مطلق یعنی رهای از قید. حالا اصولیون همان معنایی که قید ندارد، اسمش را گذاشتند مطلق. یکی از مصادیق رهایی از قید است دیگر. مقید یعنی قیددار. یعنی از مصادیقش معنایی است که قید دارد، و به آن گفتند مقید. لفظی که لغتاً معنای کلی دارد آن را استخدام کردند برای یک مصداق از مصادیقش.

مجمل و مبیّن هم همینطور است. مجمل یعنی آنچه جملگی در آن هست. مجمل جمله است. همه هستند. معنای مجمل از جملگی است. این لفظی که چند تا معنا دارد، چون چند تا معنا با هم هستند به آن گفتند مجمل. چند تا احتمال است، چند تا معنا محتمل است. لذا به آن گفتند مجمل، چون اینها جمع شده‌اند، جملگی آمده‌اند اینجا. همه هستند به آن می‌گویند مجمل.

مبین از بینونت است. جدایی. کأن چون احتمالات خلاف جدا شدند، منحصر به یک احتمال شده است، آن احتمالاتی که در جمله بود رفتند، یکی بیشتر نمانده است، به آن می‌گویند مبیّن. مجمل و مبیّن همان معنای لغویشان حفظ شده است، تطبیق شده است بر معنایی که ذو احتمالات است. به آن گفته‌اند مجمل. اطلاق شده است بر معنایی که احتمالاتش از آن کنده شده، اِبانه شدند، گفتند مبین.

مجمل و مبین هم دو لفظ هستند که معنای عرفی و معنای لغوی دارند. اصولیون و ادبا این دو لفظ را بما لهما من المعنی العرفی اطلاق کردند بر این لفظ. لفظ مجمل یعنی لفظی که، مرحوم آخوند در مطلق و مقید می‌گفت، به لحاظ متعلق موصوف است. لفظ مجمل یعنی لفظٌ معناه مجمل، لفظ مبیّن یعنی لفظٌ معناه مبین.

توصیف لفظ به مجمل و مبین بلحاظ معنا است، بلحاظ توابع و ملحقاتش هست. والا خود لفظ اگر بخواهد مبین باشد، باید از یک لفظ دیگر جدایش بکنیم تا مبیّن بشود. که اینجا مراد نیست.

**مجمل و مبین مربوط به مراد جدی است یا استعمالی؟**

خب این معنای مجمل و مبین. آیا مجمل بودن و مبین بودن به لحاظ مراد استعمالی است یا به لحاظ مراد جدی است؟ لحاظ کلمات شیخ انصاری این است که مجمل و مبین به لحاظ مراد جدی است. اگر لفظی را بیان کرد، بعداً قرینه منفصله آورد. این قرینه منفصل در توصیف آن لفظ به مجمل و مبین دخالت دارد. مثلاً گفت اکرم العلماء بعد گفت لا تکرم زیداً العالم. زید عالم مردد بود بین زید بن بکر و زید بن عمرو. قرینه منفصل مردد است بین متباینین. شیخ می‌گوید پس اکرم العلماء مجمل شد. چون الان نمی‌دانیم مراد از اکرم العلماء علمای غیر زید بن عمرو است یا مرادش علمای غیر زید بن بکر است. مراد جدی‌اش را نمی‌دانیم چه هست. همین که مراد جدی به هم خورد لفظ مجمل می‌شود.

مرحوم آخوند در آن عبارت به این نکته اشاره دارد که اجمال و بیان به لحاظ مراد استعمالی است. این لفظ را که می‌گوید این لفظ آیا ارائه دارد یا ندارد، به شما یک معنا را نشان می‌دهد یا نه. این مبین است. اگر یک معنا را نشان داد مبین است و لو اینکه با قرینه خارجیه فهمیدیم حجت نیست. اکرم العلماء مبین است، ظهور در عموم دارد و لو لاتکرم زیداً آن را نسبت به مراد جدی خراب کرده است. مرحوم آخوند این را می‌‎گوید اجمال حکمی. لفظ اجمال حقیقی ندارد، لفظ مبین است. قرینه منفصل لفظ را از مبین بودن به مجمل شدن خارج نمی‌کند. اکرم العلماء مبین است. ارائه می‌دهد یک معنایی را. این ارائه معنا قوام مبین بودن است، ولو آنکه آن معنا حجت نیست. مراد جدی نیست. باشد. مرحوم آخوند مجمل بودن و مبین بودن را به لحاظ مراد استعمالی می‌داند نه مراد جدی. کلام تتمه‌ای دارد انشالله فراد بحث میکنیم.